

بررسی و نقد گزارش‌های حادثه افک

فاطمه جعفرنیا^۱

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۱/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۰/۱۷

چکیده

ورود پیامبر به مدینه با پدیده‌ای به نام نفاق و گروهی به نام منافقان در جامعه اسلامی همراه بود. این گروه برای ایجاد مانع در راه گسترش اسلام دست به توطئه می‌زدند. جریان افک توطئه‌های خطرناک از سوی منافقان بود. موفقیت منافقان در این ماجرا، انزوای سیاسی - اجتماعی پیامبر را به دنبال داشت. در این ماجرا یکی از همسران پیامبر متهم به زنا شد. اهل سنت ماجرای افک را مربوط به عایشه و نزول آیات را فضیلتی برای او می‌دانند. از سوی دیگر، شیعه این ماجرا را در ارتباط با ماریه می‌دانند. نگارنده بر آن است تا چگونگی ارتباط یا عدم ارتباط این ماجرا با عایشه و ماریه را نشان دهد. نتیجه پژوهش حاضر مبین آن است که هر چند بزرگان شیعه احتمال وقوع چنین ماجرای را درباره ماریه رد نمی‌کنند؛ اما شان نزول آیات افک را در مورد ماریه نمی‌دانند. هم‌چنین به دلیل محور بودن عایشه در روایت مشهور افک، برخی ارتباط این ماجرا را با عایشه رد می‌کنند. هر چند می‌توان فرضیه شخص سومی را نیز در این ماجرا مطرح کرد. با این حال، ارتباط این ماجرا با عایشه، علی‌رغم اشکالات و ابهامات در متن گزارش بیشتر مورد توجه است. در مجموع حادثه افک، صرف نظر از جزئیات آن و فراتر از نزاع‌های خانوادگی، اساسی‌ترین توطئه داخلی منافقان بر ضد پیامبر بود که با نزول آیات افک، توطئه‌های منافقان خنثی شد.

کلید واژه‌ها: پیامبر(ص)، منافقان، افک، عایشه، ماریه

مقدمه

از زمانی که پیامبر(ص) وارد مدینه شد، با پدیده‌ای به نام نفاق و گروهی به نام منافقان روبه‌رو شد. این گروه برای ایجاد مانع در راه گسترش اسلام و فعالیت مسلمانان، دست به توطئه می‌زدند. آنان برای رسیدن به اهداف خود در زمینه‌های تخریب شخصیت، شایعه‌پردازی و حتی کشتن پیامبر(ص) فعالیت می‌کردند که بسیاری از آن‌ها با افشاگری قرآن و رهبری پیامبر خدا(ص) دفع می‌شد. منافقان در بازگشت از جنگ بنومصطلق توطئه خطرناک افک را طراحی کردند. پذیرش آن در اجتماع مسلمانان موجب انزوای سیاسی-اجتماعی پیامبر(ص) و از دست دادن مقبولیت و پایگاه اجتماعی آن حضرت می‌شد که در این صورت امکان رهبری جامعه وجود نداشت.

منافقان با طرح شایعه افک، با هدف تخریب شخصیت پیامبر(ص)، عفت و پاکدامنی همسر پیامبر(ص) را نشانه گرفتند. ماجرای افک، اساسی‌ترین توطئه داخلی منافقان بر ضد حکومت پیامبر(ص) بود. بر پایه اخبار موجود در ماجرای افک، یکی از همسران پیامبر(ص) متهم به زنا شد. حدیث افک از بحث‌های مهم تاریخ اسلام است که با گرایش‌های مذهبی و مباحث تفسیری، کلامی، فقهی و رجالی پیوند جدی خورده و گرایش‌های مذهبی-سیاسی آن را پیچیده‌تر کرده است. همین امر، فهم و شناخت این ماجرا را دشوارتر می‌کند. در نقل این ماجرا، عایشه نقش محوری دارد. بر این اساس، اهل سنت نزول آیات افک را فضیلتی برای عایشه می‌دانند و این امر را یکی از فضایل وی می‌شمارند. از سوی دیگر برخی از شیعیان ارتباط این ماجرا را با عایشه رد می‌کنند و معتقدند که این ماجرا در ارتباط با ماریه- همسر دیگر پیامبر(ص)- بوده است و روایت دیگری را دربارهٔ حادثه افک نقل می‌کنند.

این پژوهش در صدد پاسخ به این سوالات است که: ارتباط عایشه با ماجرای افک چه بود؟ ارتباط ماریه با ماجرای افک چه بود؟

نگارنده برآن است تا به بررسی و تحلیل اخبار و گزارش‌های مربوط به حادثه افک و چگونگی ارتباط یا عدم ارتباط این ماجرا با عایشه و ماریه بپردازد.

ماجرای افک

ماجرای افک در سال پنجم هجرت^۱ بعد از بازگشت مسلمانان از غزوه بنی مُصطلق رخ داد. رسول خدا(ص) در هنگام جنگ‌ها، میان همسران خود قرعه می‌انداخت و هر کدام قرعه به نامش اصابت می‌کرد، او را همراه می‌برد. در غزوه بنی مصطلق قرعه به نام عایشه افتاد.^۲ در مسیر بازگشت و در یکی از منزلگاه‌های نزدیک مدینه، شبانگاه اعلان می‌کنند که کاروان حرکت کند. عایشه که برای قضای حاجت بیرون شده بود، در بازگشت در می‌یابد که گردنبندش را گم کرده است و برای یافتن آن بازمی‌گردد. در همان حال، کاروان به گمان این که عایشه در کجاوه است، حرکت می‌کند. او پس از یافتن گردنبند باز می‌گردد؛ اما می‌بیند آنان رفته‌اند. به امید آن که کاروان برای یافتن او بازمی‌گردد، همان جا می‌ماند و خوابش می‌برد. صفوان بن معطل سلمی که از پشت کاروان حرکت می‌کرد، به عایشه رسید و از آن جا که پیش از نزول آیه حجاب او را دیده بود، وی را شناخت. عایشه با شنیدن صدای استرجاع صفوان از خواب برخاست. بر شتر سوار شد و هر دو صبحگاهان به کاروان پیوستند.^۳ اهل افک و دروغگویان زبان به بهتان گشودند و به تهمت پراکنی درباره عایشه پرداختند. عایشه در ادامه گزارش می‌گوید که یک ماه بیمار بوده و در این مدت از خبرسازی بر ضد خود خیر نداشته است. او تنها می‌دید که لطف و محبت پیامبر(ص) درباره وی کم شده است. از پیامبر(ص) اجازه خواست نزد مادرش برود تا از او پرستاری کند. شبی با ام مسطح برای قضای حاجت بیرون رفته بود که او فرزندش مسطح را نفرین کرد. عایشه از کار او شگفت‌زده شد. وی دلیل این کار را شایعه پراکنی فرزندش بر ضد عایشه دانست. عایشه از ناراحتی سخت گریست. مادرش او را دلداری داد و شیوع خیر را برآمده از حسادت دیگر همسران پیامبر(ص) و مردم دانست.^۴ عایشه تهمت‌زنندگان را مردانی از خزرج به همراه مسطح و حمنه بنت جحش به سرکردگی عبدالله بن ابی می‌داند. پیامبر(ص) برای مردم خطبه خواند و اعلان کرد: چه کسی مرا در برابر مردمی که به خانواده‌ام طعنه می‌زنند، یاری می‌دهد؟ اسید بن حضیر گفت: اگر از قبیله اوس باشد، مجازاتش می‌کنیم و اگر از خزرج باشد، منتظر فرمان شما می‌باشیم. سعد بن عباد، بزرگ خزرج، بر پایه تعصب با او مشاجره کرد. دو قبیله تا مرز نبرد پیش رفتند و پیامبر(ص) آنان را خاموش ساخت. آن گاه پیامبر(ص) از علی(ع) و اسامه بن زید در این مسأله مشورت خواست. اسامه، عایشه را تبرئه کرد. امام علی(ع) ضمن تأکید بر این که زنان بسیارند و پیامبر(ص) می‌تواند با فرد دیگری ازدواج کند، پیشنهاد کرد دربارهٔ درستی خیر از بریره، کنیز عایشه، سؤال کنند. سپس بریره را سخت تنبیه کرد و

خواست تا راست بگوید. او نیز عایشه را تبرئه کرد. زینب بنت جحش نیز به پاکی عایشه گواهی داد.^۵ عایشه نزد پدر و مادرش بسیار گریست. در این حال، پیامبر(ص) وارد شد و او را از سخن مردم درباره وی آگاه کرد و گفت: اگر پاک باشی، خدا تو را تبرئه خواهد کرد و اگر گناهی کرده‌ای، توبه کن. عایشه با شنیدن این سخن باز گریست و از پدر و مادرش خواست تا پاسخ پیامبر(ص) را بدهند. اما آنان از این کار خودداری کردند. عایشه تأکید می‌کند خود را شایسته آن نمی‌دانست که وحی درباره او نازل شود. اما امیدوار بود خدا پاکی او را در خواب به پیامبر(ص) نشان دهد. عایشه در واکنش به درخواست پیامبر(ص) گفت: اگر خود را چنان که هستم، تبرئه کنم، شما باور نمی‌کنید و اگر بر خلاف واقع به گناهم اعتراف کنم، تصدیقم می‌نماید. از خدا می‌خواهم مرا تبرئه کند. در همان مجلس وحی نازل شد و پیامبر(ص) به عایشه بشارت داد که خدا وی را تبرئه کرده است. او نیز گفت: خدا را می‌ستایم و نه شما را.^۶ پیامبر(ص) نزد مردم رفت و آیه را تلاوت کرد و دستور داد تهمت‌زندگان را حد بزنند.^۷

حادثه افک و اتهام به عایشه

روایات افک که از اهل سنت در بیش از پانزده حدیث و بیشتر از شخص عایشه نقل شده، افزون بر شهرت و کثرت یکدیگر را در وقوع اصل حادثه کمک می‌کند و نیازی به بررسی جداگانه روایات نیست. البته بازگشت سند روایات حادثه افک به عایشه، سبب شده که برخی این روایات را معتبر ندانند. از جمله مرحوم خوبی براساس ملاک‌های رجالی و بازگشت سند این روایات به عایشه، آن‌ها را تام و قابل اعتنا نمی‌داند.^۸

قبل از پرداختن به نقد و بررسی گزارش واقعه افک، توجه به یک مطلب ضروری است و آن نقش خاندان زبیر در تدوین حوادث دوره پیامبر(ص) می‌باشد. نگاهی به متون سیره، نشان می‌دهد که افراد این خاندان با کسانی که به نوعی با آنان وابستگی داشتند، نامشان به وفور در اسناد سیره دیده می‌شود.^۹ در این میان، ارتباط این خاندان با اسماء دختر ابوبکر و همسر زبیر از یک سو و عایشه همسر رسول خدا(ص) و خاله فرزندان زبیر از سوی دیگر، بسیار قابل تأمل و توجه است. به طوری که عروه بن زبیر که سهم زیادی در نقل اخبار سیره دارد، تربیت شده عایشه است.^{۱۰} از مجموع ۷۸۲ روایت از خاندان زبیر در مورد سیره پیامبر(ص)، ۲۲۰ روایت به عایشه و ۱۸۴ روایت به عروه به عنوان راویان اصلی در آن اخبار اختصاص یافته است.^{۱۱} یکی از ویژگی‌های روایات آل‌زبیر این است که نقش افراد منسوب به خود را برجسته و ممتاز نشان می‌دهند.^{۱۲} از جمله، چنین امتیازی را درباره عایشه مشاهده می‌کنیم و بیش از شصت روایت درباره اوست. موضوعات مطرح شده در این روایات از ابتدای ازدواج

عایشه با پیامبر(ص) تا اواخر عمر آن حضرت است.^{۱۳} یکی از این روایات حدیث افک و نزول آیاتی در این باره است. اما نکته مهم اینجاست، سیره‌ای که عایشه و عروه نقش اصلی را در آن ایفا می‌کنند و بیش از نصف روایات را به خود اختصاص داده‌اند، نمی‌تواند دارای جامعیت و مصونیت از تحریف باشد.^{۱۴} واقعیت این است که تحریفات زیادی توسط آل‌زبیر در سیره نبوی(ص) صورت گرفته است.^{۱۵} همان‌طور که اشاره شد، حدیث افک نیز از عایشه و از طریق آل‌زبیر نقل شده است. با توجه به تحریف سیره پیامبر(ص) توسط آل‌زبیر، می‌توان درباره حادثه افک نیز این فرض را مطرح کرد که این حادثه درباره شخص دیگری از نزدیکان پیامبر(ص) غیر از عایشه و ماریه بوده باشد. از جمله ام‌سلمه که در غزوه بنی‌مصطلق نیز همراه پیامبر(ص) بود. این ماجرا می‌توانست درباره سایر همسران پیامبر(ص) و یا حتی خویشان و نزدیکان پیامبر(ص) باشد؛ و بعد عایشه توسط آل‌زبیر از نفوذ خود در تدوین سیره نبوی بهره‌برداری کرده و برای نسبت دادن شأن نزول آیات به خود و بیان فضیلتی برای خویش، حادثه افک را به خود منسوب کرده است. البته این مسأله که حادثه افک به شخص دیگری غیر از عایشه و ماریه مربوط می‌شود، تنها یک احتمال است که برای اثبات آن نیاز به مدارک و شواهد داریم. گرچه، احتمال تحریف حادثه از سوی عایشه و آل‌زبیر را نمی‌توان نادیده گرفت. ضمناً برخلاف آنچه که گفته شده «آیات نازل شده درباره حادثه افک، به یکی از همسران پیامبر(ص) اشاره دارد که اتهام متوجه او بوده است»^{۱۶} باید گفت که چنین مطلبی از آیات استنباط نمی‌شود.

مطلبی که از متن گزارش برمی‌آید، این است که ظاهراً عایشه این ماجرا را فراتر از یک اتهام به شخص خود نمی‌دید. آیات نشان می‌دهد که این حادثه یک برنامه هماهنگ از سوی مخالفان پیامبر(ص) بوده است. در حالی که گاه از لحن کلام عایشه چنین برمی‌آید که او همسران دیگر پیامبر(ص) را در این حادثه مقصر می‌داند. در این ماجرا عایشه به کمک راویان آل‌زبیر، به راحتی نقش برخی افراد را در این ماجرا برجسته کرده و برخی دیگر را مورد نکوهش قرار داده است. وجود این‌گونه مطالب که نشان می‌دهد، عایشه براساس منافع خود ماجرا را نقل کرده است، سبب شده که اولاً: ماجرای افک بیشتر یک موضوع شخصی به نظر برسد. اینک نزول آیات، فضیلتی برای عایشه بوده است و شاید به این علت شیعیان، ماریه را در مقابل عایشه مطرح می‌کنند و حتی عایشه را در این ماجرا مقصر نشان می‌دهند. درحالی که این ماجرا فراتر از یک مسأله شخصی بوده و مهم نیست که اتهام متوجه چه کسی بوده است، مهم این بود که منافقان توطئه خطرناکی طرح کرده بودند و این امر می‌توانست باعث انزوای سیاسی - اجتماعی پیامبر(ص) شود. نزول آیات افک نیز در وهله

اول دفاع از رسالت پیامبر(ص) و سپس دلیلی بر عفت و پاکدامنی فرد مورد اتهام می‌باشد، نه آن‌که فضیلتی برای عایشه باشد. ثانیاً: طرح برخی مطالب در این ماجرا از سوی عایشه که در جهت اهداف و خواسته‌های او بوده است، سبب شده تا حتی در صورت صحت انتساب این ماجرا به وی، مخالفان با استناد به آن مطالب، ارتباط این ماجرا با عایشه را نپذیرند. واقعیت آن است که حتی با وجود پذیرش ارتباط این ماجرا با عایشه، نمی‌توان از برخی انتقادات، ابهام‌ها و اشکالاتی که در متن روایت وجود دارد، چشم‌پوشی کرد.

نقد و بررسی روایت

۱- اولین دلیلی که با استناد به آن، ارتباط این ماجرا را با عایشه رد می‌کنند این است که از تعبیرات مختلف این روایت - با تفاوت‌هایی که دارد- به خوبی استفاده می‌شود که پیامبر(ص) تحت تأثیر موج شایعه قرار گرفت و حتی برخورد خود را با عایشه تغییر داده و درباره عایشه سوءظن پیدا کرده بود.^{۱۷} مثلاً در روایت آمده که رفتار پیامبر(ص) نسبت به عایشه در ایام بیماریش تغییر یافته بود تا آیات تبرئه نازل شد و در جای دیگر روایت آمده که عایشه گفت: بحمدالله نه بخدمتو. معلوم است که این‌گونه برخورد با رسول خدا(ص) که منظور در آن اهانت و اعتراض است، وقتی از عایشه سر می‌زند که رسول خدا(ص) را در امر خود دچار سوءظن ببیند و به هر حال تمام منابع سوءظن پیامبر(ص) نسبت به عایشه را نقل کرده‌اند. این موضوع با مقام عصمت سازگار نیست. آیا می‌توان پذیرفت که عتاب‌ها و سرزنش‌های شدیدی که در آیات وجود دارد، شامل شخص پیامبر(ص) نیز بشود.^{۱۸} وقتی حسن ظن به مؤمنین از لوازم ایمان باشد، پیامبر(ص) سزاوارتر به آن است و سزاوارتر از اجتناب از سوءظن است که خود یکی از گناهان می‌باشد و مقام نبوت و عصمت الهیه او با چنین گناهی نمی‌سازد. از سوی دیگر چگونه می‌توان پذیرفت که پیامبر(ص) نیز همانند سایرین در صورتی که آیات الهی نازل نمی‌شد و بی‌گناهی آن فرد ثابت نمی‌شد، دچار عذاب الهی می‌شد و نیز این مطلب که پیامبر(ص) با یاران خود به مشورت پرداخت،^{۱۹} با عصمت پیامبر(ص) سازگار نیست. زیرا نشان می‌دهد که ایشان نیز تحت تأثیر شایعه قرار گرفته بودند.

بنابراین اگر بپذیریم که شأن نزول آیات مربوط به عایشه بوده باید گفت که این قسمت از روایت عایشه نمی‌تواند صحت داشته باشد.

۲- در آیه ۴ سوره مبارکه نور خداوند می‌فرماید: «کسانی که زنان پاکدامن را متهم می‌کنند سپس چهار شاهد (برای ادعای خود) نمی‌آورند آن‌ها را هشتاد تازیانه بزنیید و شهادتش را هرگز نپذیرید و ها فاسقاند».

در آیات قبل از آیه ۴ سوره نور، مجازات شدیدی برای زن و مرد زناکار بیان شده و چون ممکن بود این موضوع دستاویزی شود برای افراد بی‌تقوا که از این طریق افراد پاک را مورد اتهام قرار دهند، بلافاصله بعد از بیان مجازات شدید زناکاران، مجازات شدید تهمت‌زندگان را که درصدد سوءاستفاده از این حکم هستند، بیان می‌کند. بنابراین حد قذف روشن است.

ظاهر آیات نشان می‌دهد که حکم مربوط به قذف قبل از داستان افک نازل شده بود و طبیعتاً پیامبر(ص) به محض مواجه با چنین مسأله‌ای، بلافاصله از تهمت‌زندگان تقاضای چهار شاهد می‌کرد که در صورت آوردن چهار شاهد، حرف آن‌ها مورد قبول قرار می‌گرفت و در غیر این صورت آن‌ها را هشتاد تازیانه می‌زد. در صورتی که این ماجرا یک ماه به طول انجامید و با اینکه حکم قذف در اسلام معلوم بوده، چرا رسول خدا(ص) بیش از یک ماه حکم خدا را در حق قذف‌کنندگان جاری نکرد؟ و منتظر وحی ماند؟ وحیی هم که آمد همان را بیان کرد که آیه قذف بیان کرده بود که مقذوف به حکم ظاهری شرعی برائت دارد. پاسخی که می‌توان داد این است که بگوییم آیه قذف قبل از داستان افک نازل نشده بود؛ بلکه بعد از آن نازل شده است. یا آیه قذف و آیات مربوط به افک همه یک‌جا نازل شده و یا به تعبیر دیگر آن حکم نیز به تناسب این موضوع تشریح گردیده و علت توقف رسول خدا(ص) هم این بوده است که حکم این پیشامد و نظائر آن در اسلام نازل نشده بود و رسول خدا(ص) منتظر حکم آسمانی آن بود. اما در آیه ۱۳ سوره مبارکه نور که خداوند می‌فرماید: «چرا چهار شاهد برای آن نیاوردند؟ اکنون که چنین گواهانی نیاوردند آن‌ها در پیشگاه خداوند دروغویانند».

این مؤاخذه و سرزنش نشان می‌دهد که دستور اقامه شهود چهارگانه و همچنین حد قذف در صورت عدم آن، قبل از آیات افک نازل شده بود. اما این سؤال که چرا شخص پیامبر(ص) اقدام به اجرای این حد نکرد شاید بتوان گفت که «تا همکاری از ناحیه مردم نباشد»، اقدام به چنین امری ممکن نیست. زیرا پیوندهای تعصب‌آمیز قبیله‌ای گاهی سبب می‌شد که مقاومت‌های منفی در برابر اجرای بعضی احکام ولو به طور موقت ابراز شود.^{۲۰} این دلیل قابل قبول‌تر است تا اینکه بگوییم آیه حد قذف قبل از ماجرای افک نازل نشده بود. چون اگر پیامبر(ص) با مسأله آوردن چهار شاهد برای

اثبات حرف تهمت‌زندگان آشنا نبود، خداوند او را خطاب قرار نمی‌داد که چرا آن‌ها را موظف به آوردن چهار شاهد ننمودید. شاید پیوندهای تعصب‌آمیز قبیله‌ای مانع اجرای حکم الهی شده بود و به این دلیل بتوان رفتار پیامبر(ص) را در ماجرای پیش آمده دریافت که چگونه دچار پریشانی شده بود که حتی عایشه این رفتار پیامبر(ص) را به منزله تحت تأثیر قرار گرفتن آن حضرت تعبیر کرده است. درحالی که می‌دانیم این ماجرا در ارتباط با یکی از نزدیکان پیامبر(ص) بوده است و با توجه به عدم آشنایی جامعه با این مسأله، اجرای حکم الهی می‌توانست بازتاب خاصی در جامعه داشته باشد و پیامبر(ص) را به حمایت از افراد خاندان خود متهم کنند. به همین دلیل منافقین از این مسأله بهره‌برداری کردند. آنان با آگاهی از تأثیر این شایعه‌پراکنی بر جامعه، این خبر را در جامعه منتشر کردند و مسلمانان هم با ایشان همراه شدند. آن‌ها می‌دانستند که پیامبر(ص) هرگز بدون دلیل کافی یک زن پاکدامن بی‌گناه را حد نمی‌زند و از سوی دیگر به دلایلی که قبلاً اشاره شد، برخوردی با تهمت‌زندگان صورت نمی‌گیرد. لذا شروع به شایعه‌پراکنی در جامعه کردند و حتی به پیامبر(ص) به خاطر خودداری از مجازات آن فرد، طعنه می‌زدند و اساس کار پیامبر(ص) را زیر سؤال می‌بردند که عدالتی که محمد(ص) آوازه آن را می‌دهد به خاطر مصالح شخصی چه زود از میان رفت.^{۲۱}

بنابراین ماجرا از آن چیزهایی که عایشه روایت می‌کند که حسادت سایر زنان پیامبر(ص) به او، چنین مشکلی را پدید آورده، فراتر بوده است و این بار منافقین سعی داشتند تا با متهم کردن افراد با ایمان و پاکدامن، به اساس کار اسلام و پیامبر(ص) ضربه وارد کنند. به نظر می‌رسد تصویری که عایشه از پریشانی احوال پیامبر(ص) ترسیم می‌کند و آن‌را به بدبینی پیامبر(ص) نسبت می‌دهد، می‌تواند به دلایل مذکور باشد.

۳- مسأله دیگر، مشورت پیامبر(ص) با نزدیکان خود است. البته همان‌طور که اشاره شد این اقدام پیامبر(ص) نشان می‌دهد که او تحت تأثیر شایعه قرار گرفته و لذا برای اثبات بی‌گناهی فرد، دست به چنین کاری زده است و گفته شد که این عمل پیامبر(ص) با عصمت او سازگار نیست.

اما پیامبر(ص) با چه کسی مشورت می‌کند؟ «اسامه بن زید»، نوجوانی ۱۴-۱۳ ساله که پیامبر(ص) برای یک چنین امری او را طرف مشورت قرار می‌دهد و این کار در کنار همه نسبت‌هایی که عایشه به پیامبر(ص) می‌دهد، بدتر است. اینکه پیامبر(ص) می‌خواهد براساس حرف یک نوجوان نابالغ قضاوت کند و جالب آنکه، اسامه به پاکدامنی عایشه گواهی می‌دهد. اما علی(ع) در این میان تلاش می‌کند که پیامبر(ص)، عایشه را طلاق دهد. جوابی که علی(ع) می‌دهد، نامفهوم است. پیامبر(ص) از علی(ع) می‌

خواهد که نظر خود را در مورد عایشه بدهد که او چگونه زنی است؟ آنگاه علی(ع) پاسخ می‌دهد که زن برای تو بسیار است و می‌توانی همسر دیگری اختیار کنی. اصلاً این حرف علی(ع) با توجه به آنکه پیامبر(ص) همسران دیگری نیز داشت بسیار بی‌منطق می‌باشد. در برخی منابع نیز آمده که علی(ع) به پیامبر(ص) می‌گوید که از کنیز عایشه بپرس. این پاسخ او بسیار بی‌منطق‌تر از پاسخ قبلی می‌باشد، چطور علی(ع) می‌خواهد از کنیزی که همراه عایشه نبوده و در آن سفر حضور نداشته، او را مورد بازجویی قرار دهد؟ مگر آنکه بگوییم علی(ع) قصد داشته که با تحت فشار قرار دادن آن کنیز، جوابی بشنود که او را به هدفش برساند. حتی در برخی منابع اشاره شده که علی(ع) برمی‌خیزد و آن کنیز را می‌زند^{۲۲} و از او می‌خواهد که حقیقت را به پیامبر(ص) بگوید و آن کنیز هم سوگند یاد می‌کند که جز خوبی و نیکی از او ندیده است. علاوه بر آن، پیامبر(ص) همچنین از زینب دختر جحش - همسرشان - سؤال می‌کند و او با وجود همه رقابتی که بین همسران پیامبر(ص) بوده، اما طریق انصاف پیش گرفته و به بی‌گناهی عایشه شهادت می‌دهد. آن وقت تنها علی(ع) است که موقعیت را مغتم شمرده و برای آنکه انتقامی از عایشه بگیرد، به گونه‌ای رفتار می‌کند که او را متهم ساخته و همین‌طور قصد داشت که پیامبر(ص) از عایشه جدا شود. جالب آنکه، برطبق آنچه عایشه روایت می‌کند، پدر و مادر خود عایشه تحت تأثیر این شرایط قرار گرفته بودند به گونه‌ای که اصلاً نمی‌توانستند از دختر خود حمایت کنند. آنجایی که پیامبر(ص) به عایشه می‌گوید که اگر خطایی مرتکب شده‌ای، توبه کن. عایشه انتظار داشت که پدر و مادرش جواب پیامبر(ص) را بدهند. اما آن‌ها سکوت می‌کنند و وقتی عایشه به آن‌ها اعتراض می‌کند، آن‌ها پاسخ می‌دهند که نمی‌دانیم چه بگوییم. اصلاً روایت عایشه نامفهوم است. او، همسر، پدر و مادرش را متهم می‌کند که نسبت به او بدین شده بودند و همین‌طور علی(ع). در حالی که سایرین به صراحت و بدون هیچ‌گونه تردیدی به بی‌گناهی او شهادت می‌دهند. در واقع، دلیل خاصی برای این‌گونه روایت عایشه نمی‌توان ارائه داد جز آنکه بگوییم، عایشه قصد داشت که با این مطالب ۱- شخصیت علی(ع) را زیر سؤال ببرد که به اندازه یک نوجوان نابالغ و یک زن که با همه حسادت‌ها و رقابت‌ها، به حکم عقل در این شرایط، آن مسائل را کنار می‌گذارد و حقیقت را می‌گوید نبوده و به دنبال گرفتن انتقام بوده است. ۲- پدر و مادرش را نیز به گونه‌ای تحت تأثیر آن شایعه توصیف می‌کند برای آنکه نشان دهد تا چه اندازه در شرایط سختی قرار گرفته بود که همه نزدیکان و اطرافیان به او بدگمان شده و این‌تنها لطف و

عنایت خداوند بوده که همه را محکوم و سرزنش کرده است و بی‌گناهی او را نشان داد. در این میان، علی(ع) بیش از همه در حق او بدی کرده است.

۴- مطلب دیگر اینکه، چگونه عایشه از سپاه جا می‌ماند و اصلاً کسی متوجه عدم حضور او در میان سپاه نمی‌شود. بیان همین مطلب باز هم اشکالاتی بر کار پیامبر(ص) و مدیریت ایشان وارد می‌کند. چراکه قاعدتاً فرمانده تا هنگامی که مطمئن نشده سپاهیان کاملاً آماده شده‌اند، دستور حرکت نمی‌دهد. در حالی که ظاهراً این نقص بر کار پیامبر(ص) وارد است که چطور همسر خود را جا گذاشته است. از سوی دیگر، اگر مسأله را به این شکل مطرح کنیم که پیامبر(ص) همه چیز را کنترل کرده و سپاه آماده حرکت شده بود که کاری برای عایشه پیش می‌آید و او مجبور به ترک اردوگاه می‌شود. آیا این سؤال مطرح نمی‌شود که چطور عایشه بدون کنیز و همراه و بدون آنکه به کسی اطلاع دهد از اردوگاه خارج می‌شود. حال اگر، این مسأله را هم نادیده بگیریم که ظاهراً عایشه قبل از حرکت سپاه، خود را به اردوگاه می‌رساند، اما وقتی متوجه می‌شود که گردن‌بند خود را گم کرده است، مجدداً اردوگاه را ترک می‌کند اصلاً قبول این مسأله غیرممکن است که چطور عایشه در اردوگاه رفت و آمد می‌کرده که کسی او را نمی‌دیده است تا لاقبل بدانند که همسر پیامبر(ص) از اردوگاه خارج شده است. ممکن است گفته شود که این ماجرا بعد از نزول آیه حجاب بوده است و احتمالاً زنان پیامبر(ص) چندان در میان مردان رفت و آمد نمی‌کردند. اگر این مسأله را هم بپذیریم، این سؤال همچنان باقی می‌ماند که چطور عایشه بدون اطلاع، محل اقامت خود را ترک کرده است؟ چگونه است که در قسمت بعدی روایت، عایشه می‌گوید که به همراه «ام‌سطح» برای کاری بیرون رفتیم؛ آن وقت در آن محیط که برای عایشه ناآشناست، خود به تنهایی رفت و آمد می‌کند. چگونه ممکن است پیامبر(ص) با آن همه درایت و توجه‌اش به نظم، قبل از اطمینان از حضور افرادش، اردوگاه را ترک کند تا آنجا که همسر خود را جا بگذارد. این نحوه بیرون رفتن جای سؤال دارد. چطور بدون همراه و کنیزی از اردوگاه خارج می‌شود؟ چطور کسی متوجه رفت و آمد عایشه - آن هم دو بار - نمی‌شود؟ تردید در پذیرش این قسمت از روایت عایشه زمانی بیشتر می‌شود که ببینیم، روایت دیگری به نقل از عایشه در یک ماجرای مشابه (گم شدن گردن‌بند) در منابع آمده است که رفتار عایشه در آنجا متفاوت است. ماجرای عایشه در برخی منابع آمده که چون پیامبر(ص) آهنگ جنگ مریسیع فرمود، من با او همراه بودم و هنگام بازگشت، اتفاقاً پیامبر در منزلی فرود آمد که آنجا آب نبود و ما نیز همراه خود آب نداشتیم. گردن‌بند من از گردنم گم شده بود، من این موضوع را به پیامبر(ص) گفتم و آن حضرت با مردم تا صبح همان‌جا

ماندند. مردم ناراحت شدند و بانگ برداشتند که عایشه ما را در اینجا نگه داشته است و برای اعتراض نزد ابوبکر آمدند. در این موقع آیه تیمم نازل شد و یکی از حاضران گفت که این نخستین برکت از خاندان ابوبکر نیست.^{۲۳} ظاهراً این گردن‌بند عایشه برای او سبب خیر است که هر جا بخواهد شأن نزول آیات را به خود اختصاص دهد از آن استفاده می‌کند. جای سؤال است که چطور عایشه اینجا موضوع گم شدن گردن‌بند خود را با پیامبر (ص) مطرح می‌کند و پیامبر(ص) به خاطر یک گردن‌بند، سپاهی را تا صبح در بیابان بدون آب نگاه می‌دارد. اما در آن حادثه، عایشه بدون آنکه کسی متوجه شود، به جستجوی گردن‌بند خود می‌رود.

۵- مطلب دیگری که باید در اینجا اشاره کرد و آن اینکه در برخی مطالعات جدید، محققان نسبت به مسأله حضور زنان پیامبر(ص) در جنگ‌ها انتقاد و عنوان کرده‌اند که همراهی زنان پیامبر(ص) در غزوات ایشان صحت ندارد.^{۲۴}

البته به نظر می‌رسد که مسأله مشارکت زنان در جنگ و به همین نسبت حضور زنان پیامبر(ص) در غزوات آن‌طور که محققان جدید در تألیفات خود عنوان می‌کنند، نبوده است. ما در تاریخ صدر اسلام، شاهد حضور زنان در جنگ‌ها هستیم. باید اشاره کرد که اعراب با وجود همه تعصبی که داشتند، زنان خود را در جنگ‌ها به همراه می‌بردند. در زمان غزوات خود پیامبر(ص) شاهد حضور زنان هستیم. آن‌هم نه فقط در پشت جبهه، بلکه در حال مبارزه با دشمن. در غزوه احد و در غزوه حنین در حالی که مردان پا به فرار گذاشته بودند، چهار زن به دفاع از پیامبر اسلام پرداختند. بنابراین در شرایطی که سایر مسلمانان می‌توانستند زنان خود را در جنگ‌ها به همراه داشته باشند، پیامبر(ص) هم می‌توانست زنان خود را به همراه ببرد و این امر نمی‌توانست، عمل ناپسندی باشد. در خصوص این مطلب که به گفته عایشه به دلیل سبک وزنی نگهبانان هودج متوجه عدم حضور او نشده‌اند باید گفت چگونه می‌توان پذیرفت که نبودن عایشه در هودج تأثیری در حمل آن ایجاد نکرده است. به فرض آن‌که عایشه با نگهبانان هودج حرفی نمی‌زده، آیا مأموران هودج با پی‌بردن به یک مسأله غیرعادی، نمی‌توانستند با ضربه زدن به بدنه هودج عایشه را آگاه کنند؟ از سوی دیگر، به نقل از عایشه در برخی منابع آمده که «من چنین فکر می‌کردم که اگر یک ماه هم آنجا بمانم، شترم را بدون اینکه من در هودج باشم، حرکت نخواهند داد این بود که به جستجوی گردن‌بندم برگشتم»^{۲۵} معلوم نیست که عایشه چرا چنین فکری می‌کرده است. او که می‌گوید سبک وزن بوده و ظاهراً منظورش این است که چون با این جثه تأثیری در وزن هودج ایجاد نمی‌کرده، مأموران هودج متوجه

عدم حضور او نمی‌شده‌اند؟ در جای دیگری هم می‌گویند من هیچ‌گاه با آن‌ها صحبت نمی‌کردم و سکوت هودج برای آن‌ها مسأله‌ای عادی بوده است. بدین جهت لگام شتر را گرفته و رفته بودند. در جای دیگری می‌گویند اگر من یک ماه هم در آنجا می‌ماندم، بدون من حرکت نمی‌کردند. این سخن عایشه آن دو مطلب را نقض می‌کند. به هرحال اگر از سخنان خود عایشه استفاده کنیم یا سنگینی وزن او مأموران هودج را متوجه حضور او در هودج می‌کرد و یا اینکه بعد از سوار شدن به نوعی آن‌ها را متوجه می‌کرد که آماده حرکت است و این تناقضی است که در سخنان عایشه وجود دارد.

۶- مطلبی که عایشه در مورد صفوان بن معطل سلمی عنوان می‌کند که او مردی خوددار شده بود که هرگز نزدیک زنان نمی‌رفت و عذب بوده است. باید گفت که صفوان دارای همسری بوده که همسرش از او نزد پیامبر(ص) شکایت کرده است.^{۲۶} بنابراین این بخش از روایت عایشه صحت ندارد.

۷- همان‌طور که قبلاً اشاره شد، عایشه این حادثه را فراتر از یک مسأله شخصی نمی‌دید. از خلال روایت برمی‌آید که عایشه هرچند این ماجرا را توطئه منافقان معرفی می‌کند؛ اما از سوی دیگر چندان هم بی‌میل نیست که این ماجرا به گونه‌ای معرفی شود که سایر زنان پیامبر(ص) به دلیل حسادتی که نسبت به موقعیت او نزد پیامبر(ص) دارند، آن را بوجود آورده‌اند. آن جایی که عایشه حرف‌های مادر خود را نقل می‌کند که به او می‌گوید: «به خدا سوگند! بسیار کم یافت می‌شود زن خوش‌چهره‌ای مورد علاقه مردی قرار گیرد و هووهای داشته باشد، مگر این که درباره‌اش حرف در می‌آورند». مادر عایشه معتقد است که این مسأله به دنبال یک رقابت و حسادت میان زنان پیامبر(ص) برای عایشه بوجود آمده است. جالب آنکه مادر عایشه با وجود علم به این مطلب حاضر نیست که از دختر خود در مقابل پیامبر(ص) حمایت کند.

اما باید گفت که این حسادت و رقابتی که میان زنان پیامبر(ص) بوده، غالباً به عایشه نسبت داده می‌شود یعنی این عایشه بوده که نسبت به سایر زنان پیامبر(ص) حسادت می‌کرده و مشکلاتی برای آن‌ها و پیامبر(ص) بوجود می‌آورده است. حسادت او حتی به خدیجه(س) با وجود آنکه از دنیا رفته بود، به زینب دختر جحش، ام‌سلمه، صفیه و ماریه قبطیه.^{۲۷} بنابراین، باید گفت که این عایشه بوده که گوی سبقت را در حسادت نسبت به همسران پیامبر(ص) از سایرین ربوده بود نه آن‌طور که مادر عایشه می‌گوید. جالب آنکه، عایشه در همین ماجرا، علت تغییر رفتار پیامبر(ص) را نسبت به خود این می‌دانسته که جویریّه دختر حارث که پیامبر(ص) در طی همان مدت با وی ازدواج کرده و زنی زیبا بوده، جای او را در دل پیامبر(ص) گرفته است.^{۲۸} شاید اگر آیه صریح^{۲۹} قرآن نبود که عاملان این ماجرا را منافقان

معرفی کرده، عایشه با شاخ و برگ دادن به این ماجرا که حسادت همسران پیامبر(ص) چنین مشکلی برای او به وجود آورده و آنگاه خداوند برای اثبات بی گناهی عایشه، آن آیات را نازل کرده، عایشه فضیلتی دوچندان برای خود نسبت به سایر همسران پیامبر(ص) قائل می شد. پس باید گفت که این ماجرا نه آن گونه که مادر عایشه توصیف می کند که به دلیل زیبایی عایشه و حسادت سایر زنان پیامبر(ص) به وجود آمده و نه آن گونه که عایشه تصور می کند؛ بلکه توطئه و نقشه منافقان بوده است برای وارد آوردن ضربه بر کار اسلام و پیامبر(ص).

حادثه افک و اتهام به ماریه

بر اساس روایت دیگری از حادثه افک که عمدتاً، محققان شیعی در آثار خود بدان پرداخته اند، ماریه قبطیه - همسر پیامبر(ص) - در حادثه افک مورد اتهام قرار گرفته بود. علی بن ابراهیم قمی (م. بعد ۳۰۷ ق) گوید: شیعه، نزول آیات افک را درباره پاکدامنی ماریه و اهل سنت درباره عایشه می دانند. آن گاه به روایتی از امام باقر(ع) برای اثبات نظر شیعه استناد کرده است. بنابراین روایت، پیامبر خدا(ص) که از درگذشت فرزندش ابراهیم^{۳۰} بسیار غمگین بود، با اظهار نظر عایشه درمی یابد که ابراهیم فرزند جریح^{۳۱} قبطی بوده است. پیامبر خدا(ص) با شنیدن این سخن، علی(ع) را مأمور کشتن جریح کرد. ایشان برای انجام مأموریت، شمشیر به دست در باغی را که جریح در آن بود، کوفت. جریح با دیدن شمشیر و آثار غضب در چهره امام(ع) گریخته، برای نجات خود از درخت خرمایی بالا رفت؛ اما آن حضرت را در تعقیب خود بر تنه درخت دید که خود را از بالای درخت به زیر انداخت. این کار موجب بالا رفتن پیراهن وی و کشف عورتش شد. در این هنگام امام(ع) دریافت که جریح اندام تناسلی ندارد. با گزارش حضرت به پیامبر(ص)، ایشان پرده از توطئه عایشه برداشت.^{۳۲} بر اساس گفتار علی بن ابراهیم، شیعه در باب نزول آیات درباره ماریه اختلاف نظر ندارد و گویا نوعی اجماع یا دست کم شهرت را قائل است، در حالی که نزول آیات افک درباره ماریه نه تنها اجماعی نیست بلکه میان شیعه، مشهور هم نبوده و بیشتر علمای شیعه، نزول آیات مزبور را درباره عایشه دانسته اند.^{۳۳} برخی نیز به بیان دو داستان و اشکالات سندی و محتوایی هر یک اکتفا کرده^{۳۴} و معدود کسانی که آیات مزبور را درباره ماریه دانسته اند، به کلام علی بن ابراهیم استناد کرده اند.^{۳۵} بدین ترتیب می توان گفت که شأن نزول آیات افک درباره عایشه به جز معدودی مورد اتفاق همه مفسران و راویان از تمام فرقه های اسلامی است.^{۳۶} گذشته از این ها، علی بن ابراهیم و پیروان ایشان نیز در شأن نزول آیات افک نظر قاطعی ندارند زیرا داستان ماریه را هم ذیل آیات افک و هم ذیل

آیه نباء^{۳۷} آورده‌اند.^{۳۸} ظاهراً روایت به نقل از راویان دیگر در برخی منابع آمده، که هرچند مستند علی بن ابراهیم را تأیید می‌کند، اما قابل نقد هستند.^{۳۹}

تمام این روایت‌ها هرچند در وقوع اصل داستان یکدیگر را کمک می‌کنند، اما از درون با هم ناسازگارند. از جمله ۱- زمان اتهام و کشف ۲- مکان برخورد امیرالمؤمنین(ع) با متهم ۳- اختلاف در چگونگی کشف اتهام ۴- تعارض روایات درباره آگاهی پیامبر(ص) به پاکدامنی همسرش ۵- سند روایات، نقدپذیر است ۶- متن روایات و داستان ماریه، مبهم‌تر از آن است که بتوان به ظاهر آن استناد کرد، حتی بزرگانی مانند شیخ مفید و سید مرتضی که به وقوع این حادثه معتقد هستند به دنبال راه حل بوده، بیشتر از راه کلامی و نه تاریخی درصدد اثبات حادثه هستند.^{۴۱} اما استناد به توجیه کلامی حادثه تنها می‌تواند بیان‌گر وقوع اصل حادثه باشد؛ اما دلیلی برای نزول آیات افک درباره ماریه ارائه نشده است. بدین ترتیب پذیرش داستان ماریه با نزول آیات افک درباره دیگری منافاتی ندارد.

واقعیت آن است که دلیل قطعی برای نزول آیات افک درباره ماریه وجود ندارد. علاوه بر این، داستان ماریه با ظاهر آیات افک هم سازگار نیست، زیرا مطابق این روایت و اگر شأن نزول آیات را این ماجرا بدانیم، کسی که مرتکب تهمت زدن شد، یک نفر بیشتر نبود، در حالی که آیات بیان‌گر جمعیتی هم‌فکر و هم‌دست برای انتشار شایعه افک است. خداوند در آیاتی که نازل کرد، می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ أَمْرٌ مِّنْهُم مَّا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ**^{۴۲} چنین گروهی در میان مسلمانان، جز منافقان گروه دیگری نبود. هم‌چنین این بخش از آیه که (والذی تولى کبره منهم له عذاب عظیم) مفسران گفته‌اند این شخص «عبدالله بن ابی سلول»^{۴۳} بود که سرسلسله اصحاب افک محسوب می‌شد. بعضی دیگر نیز «مسطح بن ائاثه» و «حسان بن ثابت» را به عنوان مصداق این سخن نام برده‌اند. تردیدی نیست که منافقین، ماجرای افک را بوجود آوردند و حتی ممکن است در این میان از همراهی متحدان خود یعنی یهود^{۴۴} نیز استفاده کرده باشند.

هم‌چنین از آیات افک، توطئه‌ای مهم و فراتر از نزاع‌های خانوادگی برداشت می‌شود. شیعه و سنی هدف توطئه را تضعیف پیامبر(ص) دانسته‌اند. خداوند در توطئه افک به دفاع از پیامبر(ص)، افشاگری کرد و این را هم به دو صفت «علم» و «حکمت» خود نسبت داد که بیان‌گر عظمت حادثه است، اما در داستان ماریه توطئه به دست علی(ع) کشف شد. می‌توان گفت که ماجرای روایت شده درباره ماریه با آیات نازل شده در زمینه حادثه افک سازگاری ندارد. در واقع، اگر اصل وقوع چنین حادثه‌ای درباره ماریه قابل قبول باشد، دلایل کافی برای پذیرفتن شأن نزول آیات افک درباره ماریه وجود ندارد. بنابراین ارتباط ماریه با حادثه افک رد می‌شود.

نتیجه گیری

بزرگان شیعه هرچند احتمال وقوع چنین ماجرای را درباره ماریه رد نکرده‌اند؛ اما شأن نزول آیات افک را در مورد ماریه نمی‌دانند و معتقدند که در این ماجرا، عایشه مورد اتهام قرار گرفته است. با رد ارتباط ماریه با حادثه افک؛ اولین ایرادی که به روایت مشهور در این زمینه وارد است، سند این روایت می‌باشد. سند تمام روایت‌ها به عایشه برمی‌گردد و لذا برخی با استناد به این مطلب، ارتباط عایشه با این ماجرا را رد می‌کنند. مطلب دیگر توجه به نقش خاندان زبیر در تدوین سیره نبوی است. در این میان به دلیل رابطه عایشه با فرزندان زبیر، بخش عمده‌ای از روایات منقول راویان این خاندان از عایشه بوده است؛ از جمله آن‌ها حدیث مربوط به حادثه افک است. اشاره شد که با توجه به چنین شرایطی، حتی می‌توان به جز ماریه و عایشه، شخص سومی را نیز مطرح کرد که این حادثه در ارتباط با وی بوده باشد. در واقع به دلیل تحریفاتی که توسط خاندان زبیر در سیره پیامبر(ص) صورت گرفته است، می‌توان چنین احتمالی را در نظر گرفت. با این حال ارتباط عایشه با این ماجرا مورد توجه قرار گرفت؛ اما به دلیل همان نفوذ خاندان زبیر به نظر می‌رسد که تحریفاتی در نقل این ماجرا صورت گرفته است. به همین دلیل، اشکالات و ابهاماتی در متن گزارش وجود دارد که بسیاری از محققان با استناد به همان اشکالات، معتقدند که ماجرا مربوط به عایشه نیست. نکته مهم درباره این گزارش این بود که عایشه ماجرای افک را فراتر از یک ماجرای شخصی نمی‌دید و لذا نزول آیات افک را فضیلتی برای خود مطرح کرده است. به نظر می‌رسد به همین دلیل شیعه، ماجرای ارتباط حادثه افک با ماریه را در مقابل عایشه بیان کرده است. عایشه با طرح مطالبی در جهت منافع خود، ماجرا را از اصل خود دور کرده، باعث شده است تا مؤرخان و مفسران اهل سنت و شیعه در این ماجرا تنها به دنبال مشخص کردن شخص متهم باشند تا از این طریق فضیلت شأن نزول آیات را به او اختصاص دهند. درحالی که، کسانی که این ماجرا را به وجود آوردند درصدد ضربه زدن به پیامبر(ص) بودند.

حادثه افک صرف نظر از جزئیات و چگونگی وقوع آن، توطئه‌ای خطرناک و فراتر از نزاع‌های خانوادگی بود که به نوعی اساسی‌ترین توطئه داخلی منافقان برضد پیامبر(ص) نیز محسوب می‌شود. نزول آیات افک اساساً در دفاع از رسالت پیامبر(ص) و نشان دادن توطئه منافقان بود. با آشکار شدن توطئه آن‌ها و مجازات عاملان این ماجرا، نقشه منافقان خنثی شد و به دنبال آن بی‌گناهی شخص متهم روشن شد.

پی نوشت ها:

^۱ افک به معنای برگرداندن و وارونه کردن یا هر چیزی است که از حقیقتش بازگردانده شود. دروغ را نیز به اعتبار وارونه ساختن حقیقت، افک گفته‌اند. برخی نیز آن را به معنای دروغ بزرگ و آشکار دانسته‌اند. الراغب(۱۴۱۲)، مفردات، به کوشش صفوان داودی، دمشق، دارالقلم، ص ۷۹؛ ابن منظور(۱۴۰۵)، لسان العرب، قم، ادب الحوزه، ج ۱، ص ۳۹۰.

در مورد زمان وقوع غزوه بنی مطلق بین منابع اختلاف است: واقدی، محمد بن عمر(۱۴۰۹)، مغازی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ج ۲، ص ۴۲۷؛ ابن سعد، ابوعبدالله محمد(۱۴۰۵)، الطبقات الكبرى، بیروت، داربیروت، ج ۲، ص ۴۹؛ بلاذری، احمد بن یحیی(۱۴۱۷)، جمل من انساب الاشراف، بیروت، دارالفکر، ج ۲، ص ۵۶؛ ذهبی، شمس‌الدین(۱۴۱۰)، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، بیروت، دارالکتب العربی، ج ۲، ص ۲۵۹؛ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، [بی تا]، مناقب آل ابیطالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۱، ص ۲۰۱؛ شعبان سال پنجم ذکر می‌کنند. مسعودی، علی بن الحسین(۱۳۷۴)، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ سال چهارم ذکر می‌کند. خلیفه بن خیاط(۱۴۱۵)، تاریخ خلیفه بن خیاط، بیروت، دارالکتب العلمیه، ص ۳۶؛ ابن هشام(۱۳۷۷)، سیرت رسول الله، ترجمه رفیع الدین اسحاق بن محمد، تهران، خوارزمی، ج ۲، ص ۷۷۶؛ طبری، محمد بن جریر(۱۳۶۸)، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ج ۳، ص ۱۱۰۰؛ شعبان سال ششم ذکر می‌کنند. ابن کثیر، ابی الفداء(۱۴۱۱)، السیره النبویه، بیروت، دارالفکر، ج ۴، ص ۱۵۶. هم سال چهارم، هم سال پنجم و هم سال ششم را روایت می‌کند. صالحی شامی، محمد(۱۴۱۴)، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۴، ص ۳۴۴. شعبان سال پنجم. در حال کسانی که این واقعه را در ضمن حوادث سال ششم نقل کرده‌اند از خود تردید نشان داده‌اند. زیرا در پی آن آورده‌اند، گفته شده که این غزوه از حوادث سال پنجم بوده است.

^۲ ابن هشام، ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۷۸۵؛ واقدی، ۱۴۰۹: ج ۲، ص ۴۲۷.

^۳ ابن هشام، ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۷۸۶؛ واقدی، ۱۴۰۹: ج ۲، ص ۴۲۸.

^۴ ابن هشام، ۱۳۷۷: ج ۲، صص ۷۸۷-۷۸۹؛ واقدی، ۱۴۰۹: ج ۲، صص ۴۲۹-۴۳۰.

^۵ ابن هشام، ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۷۹۰؛ واقدی، ۱۴۰۹: ج ۲، ص ۴۳۱.

^۶ ابن هشام، ۱۳۷۷: ج ۲، صص ۷۹۱-۷۹۲؛ واقدی، ۱۴۰۹: ج ۲، صص ۴۳۳-۴۳۴.

^۷ برای اطلاع از گزارش افک در منابع دیگر نک: طبری، ۱۳۶۸: ج ۳، ص ۱۱۰۳؛ ذهبی، ۱۴۱۰: ج ۲، ص ۲۷۱؛ ابن کثیر، ۱۴۱۱: ج ۳، ص ۳۲۳؛ الحلبي، علی بن برهان الدین [بی تا]، سیره الحلیبه فی سیره

الامین المامون، انسان العیون، بیروت، المكتبة الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۹۲؛ بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۱)، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، ج ۵، ص ۵۷؛ مسلم بن حجاج (۱۴۰۷)، صحیح مسلم، بیروت، موسسه عزالدین، ص ۳۱۱؛ ابن شهبه، ابوزید (۱۴۱۰)، تاریخ المدینه المنوره، قم، منشورات دارالفکر، ج ۱، ص ۳۱۹؛ واقدی، ۱۴۰۹: ج ۱، ص ۴۲۸؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (۱۴۱۲)، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، بیروت، دارالجلیل، ج ۲، ص ۷۲۵؛ ابن اثیر، علی بن ابی الکریم [بی تا]، اسدالغابه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۲۶؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۱، ص ۴۲۴؛ تمیمی بستی، ابی حاتم محمد (۱۴۱۱)، السیره النبویه و اخبار الخلفاء، بیروت، الکتب الثقافیه، ص ۲۷۵؛ ابن جوزی، ابی الفرج عبدالرحمان (۱۴۱۳)، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، بیروت، دارالکتب، ج ۳، ص ۲۲۱.

^۸ تبریزی، میرزا جواد (۱۴۱۶)، صراه النجاه، [بی جا]، دفتر نشر برگزیده، ج ۱، ص ۴۶۴.

^۹ هدایت پناه، محمدرضا (۱۳۷۸)، "نقش خاندان زبیر در تدوین سیره نبوی"، نقد و بررسی منابع سیره نبوی، زیر نظر رسول جعفریان، تهران، سمت، ص ۶۳.

^{۱۰} همان، ص ۸۱.

^{۱۱} همان، ص ۸۶.

^{۱۲} همان، ص ۸۷.

^{۱۳} همان، ص ۸۸.

^{۱۴} همان، ص ۸۷.

^{۱۵} همان، صص ۱۱۶-۱۰۵ (نویسنده موارد متعددی از تحریفات آل زبیر در سیره نبوی را آورده است).

^{۱۶} حسینیان مقدم، حسین (۱۳۸۴)، "بررسی تاریخی - تفسیری حادثه افک"، تاریخ در آینه پژوهش، سال دوم، ش سوم؛ نویسنده معتقد است که از آیات چنین برمی آید که: «اتهام متوجه یکی از همسران رسول خدا (ص) بوده است». ص ۱۶۳.

^{۱۷} مکارم شرازی، ناصر و گروه نویسندگان (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱۴، ص ۳۲۹.

^{۱۸} طباطبایی، سید محمد حسین [بی تا]، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی، قم، دارالعلم، ج ۱۵، ص ۱۴۶؛ سوره نور، آیات ۱۲، ۱۴.

^{۱۹} سبحانی، جعفر [بی تا]، فروغ ابدیت، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ج ۲، صص ۱۸۰-۱۷۹.

^{۲۰} مکارم شیرازی و گروه نویسندگان، (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه: ج ۱۴، ص ۳۸۹.

^{۲۱} قلعه جی، محمد رؤاس (۱۴۱۶)، القراءه سیاسیه للسیره النبویه، [بی جا]، دارالفنائه، ص ۲۰۹.

^{۲۲} طبری، ۱۳۶۸: ج ۳، ص ۱۱۰۶.

^{۳۳} ابن سعد، ۱۴۰۵: ج ۱، ص ۲۵۶؛ واقدی، ۱۴۰۹: ج ۲، ص ۴۳۲.

^{۳۴} حسنی، هاشم معروف (۱۳۷۰)، سیره المصطفی، ترجمه حمید ترقی خواه، تهران، حکمت، ج ۲، ص ۱۴۷؛ نیز نک: محلاتی، سید هاشم رسولی (۱۳۶۴)، **زندگانی حضرت محمد خاتم النبیین**، تهران، انتشارات علمیّه الاسلامیه، ص ۳۵؛ حسنی، علی اکبر (۱۳۷۳)، **تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام**، تهران، نشر فرهنگ اسلامی، ص ۷۵

^{۳۵} واقدی، ۱۴۰۹: ج ۲، ص ۳۱۹.

^{۳۶} ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی [بی تا]، **الاصابه فی تمییز الصحابه**، بیروت، دارالفکر، ج ۲، ص ۱۹۱.

^{۳۷} عاملی، جعفر مرتضی (۱۳۷۳)، **سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام**، ترجمه حسین تاج آبادی، قم، موسسه فرهنگی، ص ۲۶۹.

^{۳۸} همان، ص ۲۶۹.

^{۳۹} آیه ۱۱ سوره نور با استناد به واژه «عصبه».

^{۳۰} ابراهیم سال دهم هجری در سن شانزده ماهگی وفات یافت و در بقیع دفن شد. **ابن شبهه**، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۹۷؛ **ابن عبدالبر**، ۱۴۱۲: ج ۱، ص ۵۴.

^{۳۱} مَقْوِیس، پادشاه مصر، ماریه و سیرین را به همراه خادمی برای آن‌ها در سال هشتم هجری به پیامبر(ص) اهدا کرد. نام او جریح و طبق منابع اهل سنت مأبور بود. **ابن سعد**، ۱۴۰۵: ج ۸، ص ۱۷۱؛ **ابن اثیر**، بی تا: ج ۴، ص ۲۶۸؛ **ابن حجر**، بی تا: ج ۴، ص ۴۰۴؛ **ابن کثیر**، ۱۴۱۱: ج ۴، ص ۲۷۱.

^{۳۲} قمی، ابوالحسن علی بن ابراهیم (۱۴۱۲)، **تفسیر قمی**، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ج ۲، ص ۱۰۰؛ نیز نک: **طباطبایی**، بی تا: ج ۱۵، ص ۱۴۹.

^{۳۳} مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳)، **الجمال و النصره لسید العتره**، قم، المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، صص ۱۵۸، ۲۱۸؛ طوسی، محمد بن حسن [بی تا]، **التبیین فی تفسیر القرآن**، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ج ۷، صص ۴۱۴-۴۲۵؛ طبرسی، علی بن فضل (۱۴۰۶)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت، دارالمعرفه، ج ۷، صص ۲۰۳-۲۱۲؛ همو، [بی تا]، **اعلام الوری باعلام الهدی**، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ج ۱، ص ۹۵؛ راوندی، سعید بن هبه الله (۱۴۰۳)، **فقه القرآن**، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۲، صص ۳۸۸-۳۹۰؛ ابن ادریس حلی، محمد (۱۴۰۹)، **منتخب البیان**، قم، کتابخانه مرعشی، ج ۲، ص ۱۴۳؛ سیوری، مقداد بن عبدالله (۱۳۴۳)، **کنز العرفان فی فقه القرآن**، تهران، المکتبه المرتضویه، ص ۳۴۵؛ مقدس اردبیلی، احمد بن محمد [بی تا]، **زبده البیان**، تهران، المکتبه المرتضویه، ص ۳۸۸.

^{۳۴} طباطبایی، بی تا: ج ۱۵، صص ۸۷-۱۰۷.

- ^{۳۵} بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۲)، **البرهان فی تفسیر القرآن**، بیروت، دارالهادی، ج ۳، ص ۱۲۶.
- ^{۳۶} برای نمونه نک: حلی، حسن بن یوسف (۱۴۰۱)، **اجوبه مسائل المهنائیه**، قم، مطبعه الخیام، ص ۱۲۱.
- ^{۳۷} **سوره حجرات**، آیه ۶.
- ^{۳۸} **ق می**، ۱۴۱۲: ج ۲، ص ۳۲۶.
- ^{۳۹} همان؛ صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۳)، **الخصال**، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۲، ص ۵۶۳؛ بحرانی، ۱۴۱۲: ص ۱۲۷؛ سید مرتضی، علی بن الحسین (۱۴۰۳)، **امالی سید مرتضی**، قم، کتابخانه مرعشی، ج ۱، ص ۵۴؛ متقی هندی، علاء الدین علی (۱۴۰۹)، **کنز العمال**، بیروت، مؤسسه الرساله، ج ۴، ص ۴۵۴؛ **ابن حجر**، بی تا: ج ۳، ص ۳۳۴؛ **حلبی**، بی تا: ج ۳، ص ۳۱۲؛ **ابن سعد**، ۱۴۰۵: ج ۸، ص ۴۵۸.
- ^{۴۰} فیض کاشانی، محمد محسن [بی تا]، **الصافی**، مشهد، دارالمرتضی، ج ۳، ص ۳۲۴.
- ^{۴۱} **سید مرتضی**، ۱۴۰۳: ج ۱، ص ۵۵. همچنین نک: **حسینیان مقدم**، ۱۳۸۴: ص ۱۷۱.
- ^{۴۲} نور/۱۱؛ واژه «عصبه» در اصل از ماده «عصب» به معنی رشته های مخصوصی است که عضلات انسان را به هم پیوند داده و مجموعه آن سلسله اعصاب نام دارد، پس به جمعیتی که با هم متحدند و پیوند و ارتباط و همکاری و همفکری دارند، عصبه گفته شده است. به کار گرفتن این واژه نشان می دهد که توطئه گران در داستان افک ارتباط نزدیک و محکمی باهم داشته و شبکه منسجم و نیرومندی را برای توطئه تشکیل می دادند. طبری، محمد بن جریر (۱۴۲۰)، **تفسیر طبری**، بیروت، دارالفکر العلمیه، ص ۲۷۵؛ نیز نک: مکارم شیرازی و گروه نویسندگان، ۱۳۷۴، **تفسیر نمونه**: ج ۱۴، ص ۳۹۴.
- ^{۴۳} **طبری**، ۱۴۲۰: ص ۲۷۵؛ نیز نک: مکارم شیرازی و گروه نویسندگان، ۱۳۷۴: ج ۱۴، ص ۳۹۴.
- ^{۴۴} **قلعه جی**، ۱۴۱۶: ص ۲۰۸؛ برای موارد دیگر در این زمینه نک: **حسینیان مقدم**، ۱۳۸۴: صص ۱۷۵-۱۷۳.